روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

یکشنبه • ۸ اردیبهشت ۱۳۹۸ • ۲۲ شعبان ۱۴۴۰ • ۲۸ آوریل ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۴۱۳ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۰۷ • اذان صبح‌فردا ۴:۴۳ • طلوع آفتاب ۶:۱۵

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

میدون و سوفیا

سیمان بخور و خلاص

● **پوریا عالمی:** سلام سوفیا. عشقم، می‌دانی که من بدبخت‌بیچاره و بی‌پول هستم و اوضاع اقتصادی کشور هم که چیز شده و تورم همه فامیل و دیگر دوستان و آشنایان افراد را با هم پیوند داده است و دلار شده ۱۴ تومن و خانه شده حداقل یک میلیارد تومن (فکرش را بکن) و پراید و دیگر لگن‌های پلاستیکی مونتاژ داخل شده ۶۰ میلیون تومن (فکرش را هم نمی‌شود کرد) و ساندویچ شده ۲۰، ۳۰ هزار تومن و حقوق پایه شده یک میلیون‌ونیم؛ حالا من توی این وضعیت عاشقانه، کلا پنج هزار تومن دارم... به نظرت با پنج هزار تومن چی‌کار می‌تونیم بکنیم؟ / -با پنج هزار تومن؟ یعنی با کمتر از نیم‌دلار؟ یعنی با پنج‌تا هزارتومنی، آن هم وقتی کرایه اتوبوس توی تهران شده هزار تومن؟ و پوشک بچه ۳۰ هزار تومنه؟ :بله. / -هوووووم... نمی‌دونم. :فکر کن عشقم. / -میندازی دور پنج هزارتومنی‌ت رو، چون به هیچ دردی نمی‌خوره؟ :نه عشقم... فکر کن... فکر کن... / -پنج‌هزار تومن رو میندازی صندوق صدقات؟ :نه... نه... / -گوله می‌کنی شوتش می‌کنی؟:نه... نه... / -موشک درست می‌کنی باهاش؟ :نه... نه... / -معتاد میشی باهاش یه‌ذره مواد می‌خری؟ :آخه با پنج هزار تومن آشغال‌گوشت هم نمیدن، وقتی گوشت شده کیلویی ۱۲۰ هزار تومن. فکر کن عشقم... / -فکر کن و مرض. خودت بگو. :ببین با پنج هزار تومن میشه شکم شش نفر رو سیر کرد. چطوره ما سریع دست‌به‌کار شیم و چهارتا بچه بیاریم. / -چی؟ چطوری با پنج هزار تومن میشه شش نفر سیر بشوند؟ آجر هم بخورند می‌شود دانه‌ای سه هزار تومن! تو دیوانه شدی میدون دوم! با پنج هزار تومن هوا هم نمیشه خورد... :نه عزیزم! یک ماکارونی تبلیغ کرده با پنج هزار تومن یک بسته ماکارونیش را بخریم و شش‌نفری سیر شیم. / -یعنی ماکارونی را خام بخوریم؟ ماکارونی گوشت و پیاز و سیب‌زمینی و ادویه ندارد؟ آب جوش نمی‌خواهد؟ کار و برق مصرف نمی‌کند تا پخته شود؟ :سوفیا.. تو بدبینی. / -خاک‌توسرت میدون دوم. ببین از نظر اقتصادی و آمار فلاکت به کجا رسیدیم که یک کمپانی برای تبلیغ، روی سیرکردن شکم ما گداگشنه‌ها (طبقه متوسط سابق) این‌طوری تبلیغ می‌کند. از این توهین‌آمیزتر ندیدم. واقعا از بالا و پایین داریم می‌خوریم و از زمین و آسمان سرمان می‌آید. ما واقعا چه گناهی کردیم میدون دوم؟ هفته بعد حتما یک کارخانه سیمان تبلیغ می‌کند با پنج هزار تومان یک تشت سیمان بخورید و خودتان را خفه کنید. در اینجا سوفیا زارزار گریه می‌کند و میدون دوم یک بسته ماکارونی برمی‌دارد و خام‌خام و خرت‌خرت شروع می‌کند به گاززدن.

کارتون خواب

داریو کاستیلجوس

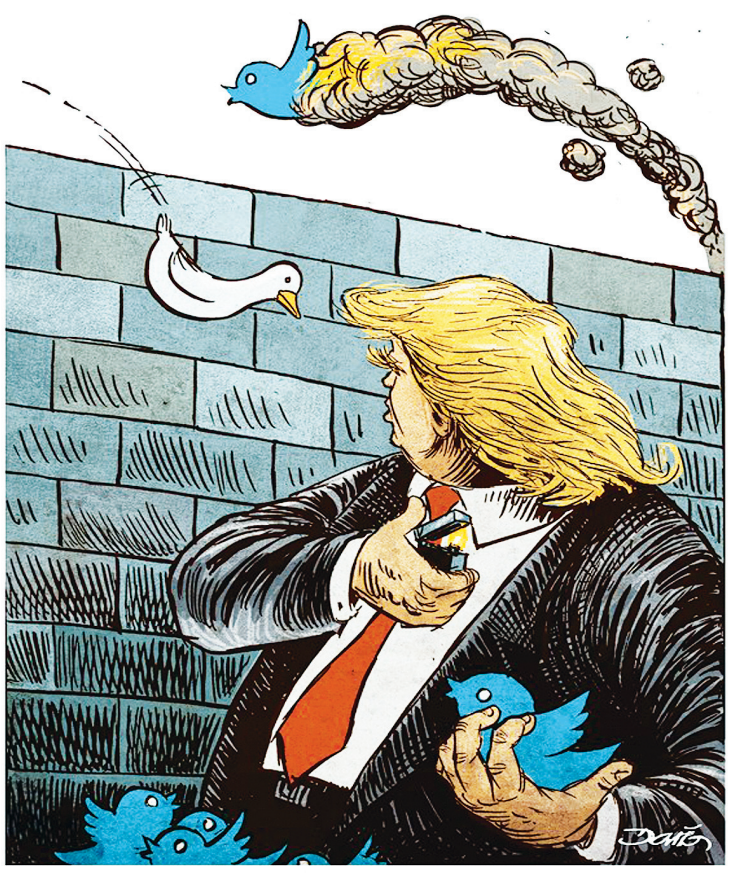

یادداشت

سینما کاتالیزور تغییر اجتماعی است

پروفسور جان هیل*

من از زمان کودکی به سینما می‌رفتم و چندین دهه است که فیلم می‌بینم؛ فیلم‌هایی از سراسر جهان. به نظر من جذابیت سینما در این است که ما را سرگرم می‌کند، ما را به خنده وامی‌دارد یا به گریه می‌اندازد و وادارمان می‌کند که فکر کنیم و به علاوه، یک فرم هنری نیز هست. سینما همچنین کاتالیزوری برای تغییر اجتماعی است. فیلم نه تنها می‌تواند به معنای واقعی کلمه ما را به فکرکردن وادارد، بلکه ممکن است سبب شود انسان بخواهد در مورد بعضی مسائل به شیوه‌ای اندکی متفاوت فکر کند. سینما همچنین می‌تواند شما را با فرهنگ‌های گوناگون و شیوه‌های مختلف زندگی در جهان آشنا کند. وقتی جوان بودم، بیشتر فیلم‌های هالیوودی و بریتانیایی می‌دیدم اما اکنون فیلم‌های بسیاری از سراسر جهان می‌بینم؛ از جمله فیلم‌هایی از ایران. من (تا زمان نوشتن یادداشت) فقط یک روز و نیم در ایران اقامت داشته‌ام، اما، به واسطه سینما، گویی در تخیل خود مدت‌ها در ایران زندگی کرده‌ام؛ از طریق دیدن فیلم‌هایی درباره مردم ایران و از طریق فیلم‌هایی که دقیقا همان کاری را انجام می‌دهند که سینما باید انجام دهد. این فیلم‌ها شما را سرگرم می‌کنند، لذتی هنرمندانه به شما می‌بخشند و درعین‌حال شما را با افراد دیگر در سراسر جهان پیوند می‌دهند و ازاین‌رو، همین جنبه از سینما یکی از مهم‌ترین کارهایی است که می‌تواند انجام دهد که سینمای ایران انجام داده است؛ چون دنیا اغلب اطلاعات بسیار محدود و اندکی درباره ایران دارد. این فیلم‌ها زندگی مردم عادی را به نمایش می‌گذارند و نشان می‌دهند مردم در همه جای دنیا کمابیش مانند هم هستند؛ مردم مشکلات مشابهی در کشورهایشان دارند، مشکلات مشابهی در زندگی روزمره و در کار. بنابراین به نظر من، سینما شکلی از گفت‌وگو است؛ شکلی از گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها است که امیدوارم به ما کمک کند تا یکدیگر را بهتر درک کنیم. ما می‌خواهیم فیلم‌های ایرانی بیشتری ببینیم؛ چراکه به ما در درک پیچیدگی و غنای فرهنگ ایرانی کمک می‌کنند و درعین‌حال ما را به چالش می‌کشند تا شیوه‌های تفکر درباره سینما و متدهای هنری را دریابیم.

*** استاد مطالعات رسانه و رئیس دانشکده رسانه‌ها و هنرهای نمایشی، رویال هالووی، لندن. جان هیل همچنین از مدیران شورای فیلم بریتانیا است و تألیفات متعددی در حوزه سینمای بریتانیا و اروپا دارد.**

روایت

نیاز زمانه و حلقه‌ای مفقوده

صادق صدقگو
دکترای مدیریت رسانه

آیت‌الله سیدابوالحسن مهدوی، نماینده مردم استان اصفهان در مجلس خبرگان رهبری و امام‌جمعه موقت اصفهان، در خطبه‌های نماز جمعه اصفهان گفته‌اند: «مدیریت چهارباغ در جشن‌های خود، با برگزاری کنسرت و موسیقی خیابانی و... شادی مردم را به گناه آلوده کردند» و سپس از دادستان محترم خواسته‌اند «که با این مسائل برخورد کنند». اینکه نوع این موضوعاتی که ایشان به‌عنوان «مفاسد» از آن یاد کرده‌اند و بر این اساس گفته‌اند که «عده‌ای شادی مردم را به گناه آلوده کردند»، نه در تخصص بنده است و نه اطلاعی از کم و کیف ماجرا دارم. حتی نمی‌دانم معیارهای سنجش و پایش وزارت امور اقتصادی و دارایی در گزارش تحلیل شاخص سرمایه اجتماعی (در سال ۱۳۹۶) چگونه بوده است که مردم استان اصفهان بالاترین میزان افسردگی، غم و نگرانی در کل کشور را به خود اختصاص داده‌اند یا ریشه این عدم «احساس خوشی‌داشتن» در چه موضوعاتی است؟ اما در این راستا، ذکر خاطره‌ای از مرحوم آیت‌الله سید مهدی یثربی، نماینده فقید مردم استان اصفهان در مجلس خبرگان رهبری (و نماینده ولی‌فقیه و امام‌جمعه کاشان) را خالی از فایده نمی‌دانم. یکی از اهالی هنر[1] می‌گفت: «سال‌ها پیش مجری مراسمی رسمی بودم و آقای یثربی در بدو ورود به سالن همایش، مرا دید و با همان لحن آرام و لهجه شیرین کاشانی پرسید: پسرحاجی! دامبولی دیمبو هم دارید!؟

با خنده گفتم: بله آقا، اجرای موسیقی داریم. چطور مگه؟

گفت: تا من اینجام کاری نکنید، من که رفتم هرکاری خواستید بکنید».

این موضع‌گیری نشان می‌دهد ایشان مانند برخی دیگر همواره خود را ملزم به دخالت دستوری در همه شئون زندگی مردم یا اظهارنظر در همه مباحث نمی‌دانسته و برای مدیریت بهتر و اثرگذاری بیشتر بر جامعه، برای خود خط‌مشی و چارچوبی معین را تعریف کرده بودند؛ چارچوبی که در آن برای خود بایدها و نبایدهایی را در نظر گرفته و بر مبنای آن حرکت می‌کردند. چارچوبی که می‌توان آن را مطابق با اصل «رعایت تناسب‌ها» دانست؛ اصلی که ملامحسن فیض‌کاشانی[2] در باب غنا و موسیقی به آن اشاره می‌کند و می‌گوید: «ان بعض الافعال لا یلیق بذوی المروات و ان کان مباحا[3]».

درواقع از نگاه این عالم بزرگ و فقیه نامدار، لزوما هرآنچه که برای توده مباح است، برای بزرگان مباح نیست و از سویی بزرگان نیز نباید مقتضیات جایگاه خود را بر بدنه جامعه تحمیل کنند. بر این مبنا، شهید بهشتی نیز معتقد است که مسلمانِ مؤمن، انسانی بانشاط است و «در آیات قرآن کریم آیه‌ای که بتوانیم از آن حرمتِ موسیقی و به‌طورکلی حتی حرمت لغو و حتی حرمت غنا را استفاده کنیم، موجود نیست و... بعضی از فقها نیز این‌طور استنباط کرده‌اند که روایات نمی‌خواهد بگوید که موسیقی به طور کلی حرام است».[4]

او معتقد است که گزاره‌ای با این عنوان که «موسیقی حرام است» نداریم و باوجود اینکه تعیین موضوع و ملاک حرمت بعضی از انواع موسیقی را با فقها می‌داند، بر این باور است که تعیین مصادیق آن با خود فرد است؛ یعنی هر فردی باید تشخیص دهد که آیا این موسیقی او را از انسانیتش دور می‌کند یا خیر؟ این نگاه و رویکرد اجتماعی «حلقه‌ای مفقوده» در عصر ماست؛ حلقه مفقوده‌ای که در کیفیت و چگونگی ارتباط مؤثر با جامعه خلاصه می‌شود و بخش قابل‌توجهی از شئون زندگی مردم را متأثر از خود کرده است. «مطلق‌انگاری» یکی از آفات اجتماعی و موانع همزیستی در زمانه ماست و تلاش برای اصلاح دستوری فرهنگ جاری - خصوصا در مباحثی مثل موسیقی که هیچ نظریه فقهی واحدی در مورد آن وجود ندارد - و راه به جایی نخواهد برد. شادی، سرزندگی و نشاط نیاز امروز جامعه است و توجه به نظرات، مطالبات و احساسات «همه» مردم، نیاز زمانه ما. ازاین‌رو، نظریه‌پردازی در خلأ و برنامه‌ریزی به دور از واقعیت‌های روز جامعه بی‌نتیجه است.

اصلاح باورها و نگرش‌های بخشی از جامعه حتی اگر با ارزش‌های مدنظر بخشی دیگر از این جامعه هم‌خوانی نداشته باشد، بدون تعامل و هم‌افزایی امکان‌پذیر نیست. مردم ما بالغ و رشید هستند و ارشاد، اصلاح‌گری و ترویج خوبی‌ها با رویکرد «همه‌چیز باید همان‌طوری باشد که من می‌گویم!» امکان‌پذیر نخواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- دکتر علیرضا جمالی، نایب‌رئیس خانه تئاتر کاشان

۲- محمد بن مرتضی بن محمد، معروف به ملامحسن کاشانی و ملقب به فیض، از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه است. این حکیم، محدث، فیلسوف، عارف، فقیه و ادیب دوره صفوی، داماد بزرگ ملاصدرای شیرازی است. کتاب الوافی او دربرگیرنده تمام احادیث کتب اربعه شیعه و اولین جامع حدیثی در دوره متأخران است. علامه مجلسی یکی از شاگردان اوست.

۳- فیض‌کاشانی، ملامحسن. الوافی، ج۳، ص۳۴.

۴- حسینی‌بهشتی، سیدمحمد. موسیقی و تفریح در اسلام، صص ۱۳ و ۱۴.

مغز اجتماعی-۶۲

چرا تختی جام زهر می‌نوشد؟

عبدالرحمن نجل‌رحیم
مغزپژوه

در مغزپژوهی امروز معلوم شده است بسیاری از توانایی‌های عالی مغز ما در کنش‌های مهارت‌یافته تنانه ما به منصه ظهور و اجرا می‌رسند. یکی از جلوه‌های جالب این ظهور در فرهنگ ما در ورزش کشتی تجلی پیدا می‌کند که دو پهلوان با بدنی نیمه‌عریان و در تماسی نزدیک و تنانه به مبارزه با یکدیگر می‌پردازند و مستقیما از اندام‌های بدن خود برای ردوبدل‌کردن فن‌های کشتی مغزآموخته و غلبه بر دیگری بهره می‌گیرند تا به پیروزی برسند. در کشتی، علاوه بر آشکارشدن رابطه جسم زنده با فعالیت پویای مغز در انجام مهارت‌های تنانه، پیوند ارزش‌یابانه عاطفی هیجانی که بین کشتی‌گیر و جامعه از طریق فعالیت مغزی مشترک و ادراک هم‌دلانه میسر می‌شود، بر ابعاد گستره فرهنگی امر می‌افزاید. چنین است که ورزش قهرمانی کشتی می‌تواند برای مردمی سرشار از انگیزه‌ای فراگیر برای ارتقای کیفی زیست جمعی باشد. نمونه چنین پدیده‌ای که در خاطره تاریخی جمعی نزدیک ما نقش بسته است، ظهور قهرمان پرآوازه کشتی، غلامرضا تختی است.

تماشای فیلم بهرام توکلی با اقتباس از زندگی‌نامه تختی، با همه ضعف‌ها و کم و کسری‌های هنری‌اش، خوانشی تأمل‌برانگیز درباره ارزش‌های زندگی تختی را میسر می‌کند. به نظر می‌رسد تختی خودکشی نمی‌کند، بلکه به خاطر حفظ ارزش‌هایی که آنها را جزء حقیقت وجودی خود می‌دانست، جام شوکران را همچون سقراط سر کشیده است. تختی در طول مشقت‌های زندگی پرنشیب و فرازش آموخته بود به تن ورزیده‌اش که او را با آرمان‌های معنوی عزت‌خواهانه مردمی پیوند می‌داد، احترام بگذارد. تختی به‌تدریج پس از کم‌فروغ‌شدنش در میدان‌های ورزش کشتی، دریافت زمانه از او می‌خواهد سرش را در برابر قدرت خم کند و مقام و منزلتی که از تن ورزیده خود کسب کرده است را در بازار پررونق از فروش نفت بفروشد. اما مغز او آموخته بود که برای شادی مردم همه توان مهارتی تن خود را روی تشک کشتی به کار گیرد و هرچه دارد را با مردم محروم تقسیم کند و به آرمان‌های سیاسی خود وفادار بماند. اما جامعه بازارمحور نوخاسته، از او چیزی می‌خواست باشد که تختی نمی‌توانست باشد. او نمی‌توانست افتخاراتی را که با استعلای تن روی تشک کشتی به‌دست آورده بود، همچون کالا در بازار بفروشد. او نمی‌توانست عکس خود را پشت شیشه تولیدات عسل بگذارد تا امرار معاش کند. او نمی‌توانست به آرمان‌های سیاسی در پیوند با محرومان جامعه پشت کند تا بتواند در ورزشگاه‌ها تمرین یا مربیگری کند یا به مقام شهرداری برسد. او نمی‌توانست شرفی را که از راه پهلوانی و سرشتن جان در تن و مغزش در کشتی به دست آورده بود، در بازار زر و سیم بفروشد. بنابراین ترجیح داد تا جام زهر را بنوشد و قهرمان بماند. تختی در فیلم توکلی اسطوره نیست، اما پهلوانی تنهاست. به همین علت، تن پهلوانی او قابل خرید و فروش نیست.

پس از دیدن فیلم تختی، تماشای نمایش‌نامه «ملاقات»، فریدریش دورنمات، کار پارسا پیروزفر در سالن تئاترشهر، تلخی طنز نمایش را دوچندان می‌کند. دورنمات این نمایش‌نامه را زمانی در برن سوئیس می‌نوشت (۱۹۵۶) که تختی به اوج قهرمانی‌اش در المپیک ملبورن رسیده بود، اما هنوز بر دورانی وقوف پیدا نکرده بود که دورنمات در نمایش‌نامه‌اش تصویر می‌کرد. در این نمایش‌نامه، کلر، زن میلیاردر مسن به زادگاهش برمی‌گردد. او در جوانی مجبور شده از شهر و دیار خود آواره شود و تن‌فروشی کند. حال او پس از هفت بار ازدواج، با دست و پایی مصنوعی، با میلیاردها ثروت آمده تا به ازای پول هنگفتی که می‌پردازد، تن بی‌جان آلفرد، دوست دوران جوانی‌اش را که مغازه‌دار شهر و صاحب زن و فرزند است، از اهالی شهر بخرد. کلر می‌گوید عدالت حکم می‌کند همان‌طور که آلفرد باعث و بانی تن‌فروشی او در جوانی شده است، او نیز حق دارد بتواند تن بی‌جان آلفرد را از مردم شهر بخرد در تابوتی با خود ببرد. بنابراین مردم شهر باید تصمیم بگیرند. وسوسه پول چنان به‌تدریج وجدان مردم شهر را کرخت می‌کند که عاقبت با همدستی همگان که شامل همسر و فرزندان آلفرد هم می‌شود، تن آلفرد را به کلر میلیاردر می‌فروشند. دورنمات با طنز تلخ خود زمانه‌ای را ترسیم می‌کند که تن انسان مانند کالا قابل خرید و فروش است؛ همان زمانه‌ای که کمی دیرتر تختی آن را برنمی‌تابد و جام زهر را بر ادامه‌اش ترجیح می‌دهد. حال نه تختی زنده است نه دورنمات، ولی ماجرای کالایی‌شدن بدن انسان بیشتر از پیش در زرورق تمدن رسانه‌ای امروزین پیچیده شده تا مقبول و شایسته به نظر آید. در دنیای امروز تلاشی لازم نیست تا وجدان عمومی قبول کند که تن‌های شریف به طور مجازی بارها و بارها همچون کالا در بازار تبلیغات فروخته و خریده شوند. در این دوران، قهرمانان و افراد مشهور به‌اصطلاح سلبریتی‌ها، با افتخار تصاویری از تن جاندار خود را همچون کالا به شرکت‌های تبلیغاتی می‌فروشند تا بر سر چهارراه‌ها در بیلبوردهای بزرگ به نمایش درآید. قبول این شرایط به مذاق تختی خوش نمی‌آمد. به همین علت او حاضر نشد نام و شهرت خود را بفروشد و عکسش پشت شیشه عسل بیاید. او به ازای پول، مقام و مکنت، تن شریف خود را به قدرت نفروخت. بیهوده نیست که بعضی از منتقدان فیلم، از نوعی مقدس‌نمایی در پردازش شخصیت تختی سخن می‌گویند و برایشان پرتره‌ای چنین از شخصیت تختی شعاری و سطحی به نظر می‌آید. شاید این اقتضای زمانه ما و از بدیهیات است که تن انسان به طور مجازی به‌راحتی مانند کالای تبلیغاتی قابل خرید و فروش باشد. شاید این گفته طنزآلود شایع بی‌مسما نباشد که در دنیای امروز «همه آدم‌ها خریدنی هستند، فقط قیمت‌شان فرق دارد». شاید نمایش‌نامه «ملاقات» وصف حال امروز روزگار ماست و مردم از دنیای تختی‌ها فاصله گرفته‌اند. آیا یکی از علل استقبال کم تماشاچیان از فیلم تختی همین موضوع نیست؟

عجایب و غرایب

قاتل مجازی

شنبه ظهر خبر کشته شدن یک طلبه با کلاشینکف در همدان منتشر شد. چندساعت بعد هم اعلام شد ضارب او که یکی از لات‌های همدان معرفی شده، قرار است دستگیر شود. او در حساب کاربری خود در اینستا اعلام کرده است که یک روحانی را کشته است. او در استوری ۲۴ ساعت قبل خود فیلم‌هایی در حال شلیک با کلاشینکف در تاریکی شب منتشر کرده است. این اکانت را که مرور می‌کنید در آخرین پستش در حوالی ظهر عکس‌های خود را با چند اسلحه قرار داده است. او بیش از ۴۵ هزار دنبال‌کننده دارد.